

خود را معاف ندارند و با مردم فریب از هر دیار که وارد شده باشند پرفت  
 و شفقت و مهربانی پیش آیند که در آن نواح مردم شوستر را فریب دوست  
 گویند زبان و محاورات یومیه فارسی فرس قدیم مخلوط بعربی  
 و فارسی عراق عجم است با آنکه تجربه ای که کلمات را و هند همیشه  
 منشأ افاضل قلنا و مستعدان دین پرور و شعرا بی عالی مقدار  
 نام آور بوده است چنانکه ذکر بر بنی از آنها بمقام خود خواهد آمد و قوت  
 غالب مردم آن دیار گندم و گوشت است **فصل** از عهد پادشاه  
 گیتیستان شاه عباس صفوی انار الله برهانه که بنابر بعض مصالح  
 سلطنت رسم حیدری لغت را در هر یک از بلاد ایران شیخ و بابین  
 سبب الی الآن در ایام هرج و مرج انواع فتنه و فساد بوقوع می آید شتر  
 شوستر را نیز دو محله نمودند دستوا و کرکر و هر یک ازین دو محله مشتمل بر  
 محلات جزیره دستوانه محله است و کرکر هفت و محلات کوچک دیگر نیز  
 هست که از توابع این محلات اند و ذکر آنها باعث اطناپ است  
 اعظم محلات دستوا که لغتی خانه اش نیز گویند نه محله کما فصلت  
 اعظم محلات کرکر که حیدری خانه اش خوانند هفت محله کما فصلت  
 موکھی سید صالح دکان سید سید محمد شاه <sup>عبدالله</sup> بالوزیر

شاهزید سید قاسم میدان شیخ دکان شمس سادات کا کا عیدی  
 کونزہ گران اشکفت بیان قبلی طر آجیان دروازه و بعض ازین محلات  
 کیزه بناران اشکفت بفرس نیریم شگاف را گویند  
 که زبان عوام تصحیف آن لفظ مشهورست بالائی آن بهمان زبان عامیانه بسرخ  
 نوشته تا اگر کسی بآن زبان بگوید مشتبه نماند و محلاست که قریب بدروازه  
 عسکراندا آنها را دستواد و آنچه قریب بدروازه که کراند که کرخواستند و لفظ  
 دستواد عربی فصیح است صاحب قاموس می نویسد که نام قصبه ایست از شهر  
 و اینکه بعضی دست آباد و دشت آباد گویند و نویسد شتابه است  
 و ممکن است که درازمنه سالقه دستواد ہی بوده است متصل شهر بعد از آن  
 رفته رفته داخل شهر شده است و بهمان اسم مانده است و مردم حیدری خانه  
 چون بخنار رود و دوانکه بودند هر کس در خانه خود که کوی نصب کرده بود که  
 آب از رودخانه میکشید باین سبب آنخل را که گویند اینست آنچه مورخین  
 در وجه تسمیه آن محله بکر نوشته اند و آنچه بخاطر قاصر رسید اینست که چون کر  
 بلغت فرس قدیم بمعنی تخت پادشاهان و نام قصبه ایست از آذربایجان  
 و در آثار یونانیان است که اسکندر رومی و بعد از او سلاطین یونان که  
 چندی در ایران فرمان فرما بودند همواره تابستان را در همدان  
 و زمستان را در شوشتر بسر می بردند و بعد از سپری شدن دولت ایشان

بعضی با ساسانیان نیز آنرا مقرر سلطنت کرده بودند محتمل است که پاپی تخت  
 سلاطین و ران محله بوده و بدست میکان بکین یا با یفتخ علیّه آنجا را کرکر نامیدند  
 و کوچانیدن جمعی از قصبه کرکر آذربایجان بشوشتر و سکنای ایشان بآن محله  
 و بنام آنجا متشهور شدن هم ممکن است و وجه پاپی تخت از همه وجه بسوا  
 اقرب است والله اعلم و باروی شهر از طرف کرکر همان رود و دانگه بوده است  
 که کنون تمامی رودخانه با آن طرف است و آن مقدار عین شده است که  
 نصب کرکر و آب برداشتن از رودخانه متعذر است و از اطراف دیگر حصار  
 عظیم است که در آن قولهای بسیار بزرگ ساخته بودند و سابقا جماعت  
 چرکس که از جانب پادشاه در شوشتر ساخلو بودند در آن قولها سکن  
 داشتند کم کم آن اوضاع از هم پاشید و چه کسی در شهر خانه گرفته و بالسنه  
 و انواه بجماعت قریب باش مشهور گردیدند کنون قولها خراب و از آنجا جماعت محدود  
 بیش نمافه اند و حصار شهر را از خوف اعراب همسایه هر ساله مرتقه  
 میکنند و الا آنهم خراب شده بود و محله دکان سید محله ایست که محله  
 و مدرسه و الامی جدا علی سید نعمت الله طباطبایه در آن واقع است  
 و کاکین و سیور خالاتی که در آن حوالی هستند مال آنسرا اند و باین سبب  
 آن محله را دکان سید گویند و تا حال نیز بجهت آن مدرسه و محله و سیور خالات

بر قریب و آن محله مسکن مساوات و الاتبار اولاد آن نور دیده اولی الا بصارت  
 و قلعه شوشتر از قلاع مشهوره گردون نظیر و در عالم بمضبوطی و استحکام کجی شبیه  
 و نظیر است و سعی بقلعه سلاسل است و آن بر یک قطعه است که بر ضلع جنوبی  
 شهر و در اطراف آن صحرای خالی بسیاری گذاشته اند که در وقت محاصره  
 مردمان و بیات قریب با مواسسه و حیوانات خود توانند ماند و در تمام ضلع  
 قلعه رود و قاربان بمنزله خندق است و در ضلع دیگر خدقی بسیار عرض عمیق  
 دارد که عندالاحتیاج آب رودخانه را بخندق جاری میدارند که از هر یک  
 طرف آب جاری بود و اول قلعه را بطریق هندسه بعضی بست کرده اند  
 که قویب گیر نیست و هر چه لوپ بزنند بکوه میخورد و اگر لوپ را بلند بپسند از  
 بالای قلعه میگذرد و چاه و قنات بسیاری در آن است که در وقت محاصره  
 از آنها آب بر میدارند و عمارات عالی هر یک از حکام در آن ساخته اند  
 که هر یک رنگ خورق و سدیر است گویند سلاسل غلامی بود از غلامان والی  
 فارس در عهد که ام سیکه از سلاطین فارس بوده است بخاطر قاصر نیست که  
 باین خدمت نامور شد بعد از اتمام قلعه و جمع اقوات و ذخائر و تهیه  
 آلات جنگ عساکر بر پاوشاه یاغی شده شوشتر و آن نواح را متصرف گردید  
 پادشاه بعد از استماع این خبر سرداری کار آزموده را با فوجی رکابی بر فرغ او

نامزد فرمود سردار که داخل حدود سلاسل شد خوشی از ان طرف بمقابلہ برآمد  
 و شکست بر سردار شاستہ افتاد و بہین قسم ستم مرتبہ عساکر فارس  
 مغلوب گردیدند بالآخرہ پادشاہ خود با سپاہ بخت و مرہر و تاخت آورد  
 سلاسل یا ولی نعمت مقابل نگردید و بقلعہ شو شتر محصور شد پادشاہ ستر  
 سال قلعہ را محصور داشت و ہر قدر حیلہ و تدبیر کردند فتح آن پیشہ تا اینکه  
 پادشاہ مالوکس گشت و بطرف فارس رفت دو سہ متر ل کہ از شو شتر  
 دور شد سلاسل نیم شبہ شمشیر در گردن انداخت و خود را بولی نعمت رسانید  
 و بزبان تضرع و نیاز مندی عرض کرد کہ ازین حرکت غلام را بغی و سرکشی  
 و تک حرامی در نظر نبود بلکہ حسن خدمت خود را اظہار کرد و بعبس عرض  
 ولی نعمت رسانیدن بود کہ چگونه خدمتی کردہ ام و اگر چنین نمیکردم در حضور  
 اولیامی دولت شاہی حسن خدمت کیسہ روشن نمی گردید ورنہی کہ درین کار  
 کشیدہ بودم را بجان سیرفت پادشاہ معذرت او را پسندید و بنوازش  
 شاہانہ و ایالت آخند و او را سرافراز ساخت و تا محمد سلطنت قمران  
 زمان نادر شاہ حکام را بود و باش قلعہ بود و باین سبب عملہ دیوانہ  
 مانند وزیر اوستوفیان عطار و شان ہر یک علمائے مخصوص در قلعہ داشتند  
 کہ بیشتر اوقات را در آنجا بسر بردند بعد از نادر شاہ آن اساس ہم

بر چیده شد و کنون رسم است که حاکم در خانه خود که بشهر وارد میماند. و آن عمارت  
 عالی همه شکسته و مشرف باندام و آن تصور منقش بطلا و لاجورد که جایگاه  
 مردان شیر افکن و دلبران آهوش سیمین بدن بودند مسکن جانوران  
 وحشی گشته اند. بیت برجای رطل و جام می باشد کوران نهاد دستند پی باشد  
 برجای چنگ نای و نی باشد آواز زاغ است و زغن باشد و در قبلی شوشتر بسبب حاصل  
 شهری بوده است موسوم بعسکر مکرّم که غالب محصول آن فی شکر بوده است  
 که کنون آن نیز خراب و بغیر از قلّهای مرتفع و بعضی انبار چنبری از آن باقی نیست  
 مشهور است که یک از امرا سبّ عرب مکرّم نام بشخی شوشتر آمد و شهر را محاصره  
 نمود مردم شهر پاری مردی به پیشتر و ندود در محافظت شهر کوشیدند مکرّم چون  
 امر را طولانی دید ب لشکر بیان حکم کرد که خانه بسازند هر کس از لشکر بیان در  
 خارج شهر جانی ساختند و بالاخره امر بمصالحه طی شد و مکرّم بمقر دولت خود  
 مراجعت نمود و آن خانه پایه و ندود مردمان متفرق از اطراف جمع آمدند و در آنجا  
 سکین نمودند و بعسکر مکرّم موسوم گردید و شوشتر و عسکر مکرّم هر دو  
 در زیجات مرقوم اند و از اقلیم سوم اند و طول هر دو زاهدشتاد و چهار درجه  
 و نسی دقیقه نوشته اند و عرض شوشتر سی و یک درجه و نسی دقیقه و عرض عسکر  
 مکرّم سی و یک درجه و پانزده دقیقه است که عسکر مکرّم در عرض پانزده دقیقه

جنوبی تر است بر آنکه رخصه بدان طول عرض هر بلد را که نوشته اند  
 چنین مقرر کرده اند که طول بلد را از مبدأ عمارت بطرف مغرب که متقدمین  
 جزایر خالدهات را گیرند ابتدا نمایند پس هر گاه طول بلد اطلاق نمایند بدان  
 شهر را از جزایر خالدهات بسمت مشرق خواهند و ترا در عرض بعد بلد است  
 از مبدأ عمارت جنوبی که خط استوا را محوط داشته اند چنانکه هر گاه عرض بلد  
 گویند بدان شهر است از خط استوا بجانب شمال و اینکه متقدمین اعدال الملکین را  
 تحت خط استوا و اعدال اصناف مردم را نیز سکنه زیر آن خط نوشته اند  
 و متاخرین مرآتیا را در کرده اند و اقلیم چهارم و سوم و پنجم را بترتیب  
 بشردانسته اند خط متقدمین از سکنه اقلیم اول که بعضی از آن در خط استوا  
 افتاده است بوضوح میرسد **آلله مقربا لاینکه** بخوید که شیخ الرئيس  
 معذرت خواسته است که مراد متقدمین از اعدالیت تعادل لیل و نهار است  
 که در زیر خط استوا و انما روز و شب مساوی است و روارت قطره اقلیم  
 اول که در زیر خط استوا است یا جایی دیگر که چنین باشد بسبب عوارض  
 دیگر است مثل پستی مکان یا قرب جبال یا بحار و امثال ذلک و اگر  
 ازین عوارض خالی باشد چنین است که متقدمین بیان نموده اند و درین  
 مقام بعضی از متاخرین خاصه جماعت انگلیسیه را مقاله استی اند که

که گنجایش ذکر آنها درین مختصر نیست، و از آثار قدیمه که در اطراف شوشتر  
 بنظر می آید معلوم میگردد که سلاطین سلف را بعمارت و آبادی شوشتر  
 اهتمامی عظیم بوده است و همیشه ب فکر آند پیا رو قنات فرخنده ساختن خود را  
 مصروف داشته اند چنانکه سو آ بند میزان و شاوروان قیصر در اصل  
 رز و دخانه بند با و آب گردانهای بسیار و آنها را بشمار که از رز و دخانه جدا کرده اند  
 از ملوک و سلاطین سلف بسیار است و آنچه از آثار آنها باقی بود که حقیر  
 اغلب آنها را دیده ام درین کتاب ثبت افتاد از آن جمله بالابترا از بند  
 میزان بدو فرسنگی شهر بندی است از سنگ چهار چوب مشهور به بند  
 دختر که دو نفر از دو طرف رز و دخانه بسبب آن بند جاری بوده است سبک  
 بطرف مغرب که آب را بچرخ علی بنک که سبک از اعتره بوده است می برد  
 و دیگر بطرف مشرق بر گستان عقیده که از اطراف سادات مرسته است  
 و ذکر آن خواهد آمد جاری بود و دیگر با بن بند میزان آخر شهر محاذی محله میدان  
 شیخ و دکان شمس بند برج عیار است که بطرف شهر آسیاب و چرخا بها  
 بسیار آن دایره بود و اکثر با قانی که در آن محله بود مثل سلم آباد و کلان  
 و بنا گردان برج عیار همه آن چرخا بها معمور بودند و در اغلب خانهای  
 آن محله آب روان بود و از طرف صحرا با قنات بسیاری بود که از آب



این بند مشجر و محترم بودند مثل بلخ بابل و طاش علیا و طاش سغله  
 و باغ خواجه فیض الله لشکر لوسین و نغله برج عیار نام خشک است که از  
 وجوه سازنده و زمان در پیش سر بنده گویند زنی از اهل خیرین چیا  
 خود را فروخت و مردانه و شروع بساختن این بند نمود بعد از آن مردم  
 دیگر از اخبار تعصباً کمک کردند تا با تمام رسید و بنام آن زن و بالاخره  
 بنام آن خشک موسوم گردید و در آن حوالی بارگای است عالی که آنرا مقام  
 علی گویند عمارت شکفت دارد و باغچه در آن آستانه میرزا حیدر بن  
 میرزا اسد الله صدر که از اعظم سادات مرعشی بود احداث نمود و در حوالی  
 نایب دغل گلاب بسیار در آن باغچه غرس کرده بودند که در چهار فصل  
 آن بقعه و باغچه سیرگاه مردم بود آسیا و باغات و دو لایه های مذکور  
 حقیقتاً دیده ام الا آن آستانه و عمارت آن بقعه را که در کمال نزاهت و  
 صفا ساخته شده بود دیده ام در پنجشنبه که سالی آب رودخانه زیاده  
 از حد طغیان نمود و آن عمارت و آستانه را از ریشه و بن برانداخت  
 که از آنها اثری باقی نماند و درین محله جماعتی از کفره ساکن اند که آنها  
 صابته گویند و بعضی از علمای مذہب آنها را مابین یهودیت و نصرانیت  
 گفته اند و گویند اینها آن صابته که در احادیث وارد شده است

و مورخین احوال آنها را نوشته اند که عہدہ کو اکب بودہ اند نیستند از  
 کو اکب و آبای علوی و تاثیرات آنها و روحانیات خبر سے ندارند و از  
 مذہب ہیود و نصاری نیز آگاہ نمند و عبادت اصنام را نیز ندانند انتہی  
 و حالیا عبادت آنها منحصر است باین کہ صبح در آب ٹرو خانه تا کمر میریزند  
 و در برابر آفتاب چیز سے بزبانی کہ دارند میخوانند و آب بر بدن و اطراف  
 سے پاشند و ہر سیر و ند بیشتر آنها بشغل زرگر سے مشغول اند و ادنی  
 آنها در باغات و زراعات خدمت میکنند و بالکلہ مذہب آنها مانجھی  
 ندارد و اکثر چٹال بی معرفت اند و بغیر از خورستان جائے دیگر از  
 ایران ازین فرقہ نیست و سیدہ بہشت آرامگاہ عم و الاجاہ سید عبد اللہ  
 طاب ثراہ دو کس از انہا را کہ اعلم آن فرقہ بودند و در شکاکات و  
 امور مشر و عہ بانہا رجوع سے نمودند در مجلس خاص جداگانہ طلب فرمود  
 و از مذہب بانہا سخن راند سخنان پریشان بسیاری بعرض رسانیدند  
 کہ پیغمبر یا یحیی بن زکریا و عیسی بن مریم از اعوان و اتباع او بود کہ مردم را  
 بین او دعوت مینمود و حضرت ایرامہیم خلیل خالہ زاوہ یحیی و تکھل ترسیہ  
 یحیی او بود و دیگر سخنان بچسنے بسیاری ہر یک از ان دو مخالف دیگری  
 بیان نمودند مرحوم سید اقبال ہر دو را نوشتند و نگاہ داشتند

بعد از چند سعه باز آنها را طلب فرمود و همان مذکور است بسیار آورد  
 و تا سه مرتبه این امر بوقوع آمد هر بار آنچه بیان نمودند مخالفت یکدیگر و  
 میان گفتگوهای سابق بود و بنحوی که گذشت مذکور است آنها را  
 جناب سید میانیه یهودیت و نصرانیت میدادند و بعضی از علما  
 آنها را از جمله مجوس دانسته اند و زعم فاسدان بیهضاعت اینست  
 که ایشان از قریه هندو و عبده اصنام اند چه اوضاع و اطوار آنها  
 با هندو می که در جنگال مشاهده شد شباهتی تمام دارد چنانکه گذشت در  
 آب رفتن و بمواجبه آفتاب چپریه خواندن و اموات را در زمین احتضار  
 بکنار رودخانه بردن و آب بدین آنها ریختن همه این اوضاع را از هندو  
 جنگال دیده ام و معتقد این معنی است آنچه بعضی از علما و مؤرخین در احادیث  
 صابنه نوشته اند که ملت صاب بن ادریس را دارند و صاب بروایت  
 بعضی اصحاب سیر پیغمبر بوده و طائفه ویرا از حکما مشهوره اند و صابنه گویند  
 اول انبیا آدم و آخر ایشان صاب بوده و عقیده ایشان اینکه صلوات  
 عالم بوالکب بیا فرید و تدبیر عالم ایشان را گذاشت و پرستش ستارگان  
 کنند و برای هر کس که شکلی معین نموده همی کل سازند و گویند صورت  
 فلان و فلان کوب است و در ضراحت و توسلات بهر یک آداب و عبادت

وارند و محققان ایشان گویند سجده کواکب نکنیم بلکه آن مجرب است انتمی  
 کلامم تلخیصاً همین است بی کم و کاست عقیده هندوان چنانکه همه این  
 مقالات در شرح احوال هندوستان منقول از مهابارت که کتاب  
 معتمد علیه ایشانست بمقام خود نوشته میشود و ظن غالب آنکه این نظریه  
 نیز از آنها باشد و بعضی رسوم که از ایشان فروگذاشته شده است  
 سوختن اموات و عبادت اصنام و رسومات دیگر هندو معتقد است که  
 بسبب علیه اسلام که بعضی را مانع شده اند بتماوی و دیور و اغصار که تارک  
 گشته اند یا مژده از میان رفته باشد *وَالْعَالِیُّ عِندَ اللَّهِ الْعَظِیْمُ*  
 دیگر یاجن تر در یک فرسخی شهر بندی است از سنگ خار خا خا آفرین مشهور  
 به بند ماهی بازان که بسیار آن در آنجا شکار ماهی می کنند و در اطراف آن  
 آثار چرخا بنامایانند و آسیا با حال هستند که در تعبای آب سبیل آسیا  
 شهر زیر آب می مانند مردم آسیا ماهی باهی بازان آرد کنند و بسبب  
 در نفع آن بند و آسیا با آب سبیل بانمانی رسد دیگر در هفت فرسخی  
 بند بیست مشهور به بند دارا و در اطراف آن هم آثار چرخا با آب گردانها  
 باقی است کشتی ها نیکه از بصره خرما و اجناس دیگر می آورند تا بند  
 دارا می آیند و از آنجا بر استر و گاو بشو شتر پیرسانند و قریه که در آن

قرب واقع است حاصم آباد گویند دیگر باین نزدیک است که بجست کام  
 بجای ساریج و کج غیر آب کرده کار کرده اند و در آن حوالی و بی است عرب  
 نشین و قلعه ایست که بعین اسم مسمی شده است و آن را قلعه بند غیر گویند  
 دیگر بند اهواز است که از بند باسکه عظیمه و بر السند و افواه و ایر است و آنجا  
 بسیار است از دو طرف آن بند نمایانند که همه آنها خراب و احدی ب فکر  
 تعمیر آنها نیست و کسی را آن توانائی هم نمانده است که باین کار با اقدام  
 نماید و بر تقدیر بالقوه بسبب بی انتظامی سلطنت در ایران کسی را  
 یارای آن نیست که باین کار با پروا شود الا اینکه از سر کار پادشاهی بود  
 امانت رسد و شهر اهواز از بلاد عظیمه عالم و در خوزستان بلکه در محال  
 دیگر هم بآن عظمت و بزرگی کمتر شهر سے دیده اند تمام بیشتر جنگل  
 و اراضی آن شکرستان بوده است و اما سکنی که از برای ساختن شکر  
 ساختند از مثل حوضهای بسیار بزرگ و سنگ آتشی یا و غیره آنقدر در  
 آن سرزمین بنظری آید که عدد آنها را خدا سے دانند و بس بسیار در حال آب  
 بوده و آس نجاری سے سنگ و توری را گویند که بدان قلعه تری کسند  
 و تصاریع بسیاری درین لفظ کرده اند که ذکر آنها هم موجب اطناب است  
 و بالجملة آس آب و آس یاب و آس یو و آس یاهمه این الفاظ باسیا سے آبی

اطلاق مشهور و آنچه از حیوان میاید است بگردانند خراسان با غنای بی نظیر و دست آس  
 گویند و در عهد دولت خلفای شی عباس این شهر نجاست <sup>و ازین</sup> شهر بود و است  
 تخمین بقدر چنان فرسخ در طول و شی فرسخ عرض است که درین آثار عمارات  
 عالی و حمام ها و کاروان سراها و دراز کسرها و مساجد است با این وسعت همیشه  
 بر سر زمین و خانه مردم با هم تجا که میگردند که مکان خالی و جای وسیع  
 بدست کسی نمی آید و خلفای عباسی که در پیره دولت آنها اطراف  
 آفاق را گرفتند بود آن شهر را فقط سله النین و مجمع المال نامیده اند سکه  
 آن دیار بجمال ثروت از کل عالم ممتاز بوده اند و آب در غول که کما بیش  
 بقدر آب کرن است پائین بند قیر داخل میگردند و در اینجا که آن  
 درودخانه سیکه می بنشیند آن موضع را و جیل اهورا گویند و جیل برودن  
 نزدیک بعضی آلوده نمودن بدن شتر است بقطران و چون بخومی که گذشت  
 آن بند را بقیر اندوده اند این را نیز و جیل گفتند و بندی که در اهورا است  
 این هر دو درودخانه را بسته بودند که آب هر دو درودخانه بمنزله و از آنجا  
 می نشست که یک قطره آب بی مصرع نیرفت و همه این شکرستان بود که  
 شکر اهورا را با طراوت عالم می بردند و در آن زمان شکر از بناوید و بند بستان  
 بایران و روم نمی رفت و باین سبب مردم آن دیار بدولت و ثروت

و توانگری شهره اتفاق بودند چون: فور دولت موجب سرکشته  
 و طغیان آدمی است کما قال فی کتابه العزیز لک الانسان لیطغی  
 الذابیه - مردم آن دیار همواره با خلفا سکه کبار بجاوله و اطوار نامنجان  
 خیرگی می نمودند تا اینکه علی بن محمد مختتم مشهور بصاحب التزیج که زنگیان  
 و غلامان اطراف خوزستان و بیشتر از ایشان مالک اهل بصره بودند  
 لشکر خود قرار داده بود و باین سبب او را صاحب التزیج می گفتند در آنجا  
 خروج نمود و لو اسے خود سری برافراشت و با خلفا سالهای دراز محاربه  
 کرد و از اهل آن دیار بعضی موافقت و بر سر خیمه مخالفت او گشته شدند و با آنکه  
 که خلفا غالب آیدند دیگر آنها را بعمارت آن شهر غیبت نمایند و مردم را بخود  
 واکه داشتند و مردم نیز از مجاوله با هم و رختن خون یکدیگر دقیقه فرو گذاشت  
 نکردند و حکم از آن دیار مرتفع گردید و ضعف از سید ادا تو یا متفرق شدند  
 و بقیه که بودند از عمده ضبط آنهمه شکرستان عاجز آمدند و پایی مشردین  
 هم بسبب فتنه و فساد منقطع گردید و دو سه سال محصول آنهمه شکرستان را  
 بر روی هم انبار نمودند و مزارع و خانه روستای بخرازی کرد و باین سبب عقب  
 جزیره که از جانوران خشک و از مواد ارضیه حازه متکون میگردد  
 در آن شهر بهم رسید و همه آن شکر سکه که در انبارها بود و عقب جزیره شدند

و این عقرب آنقدر سمیت دارد که اگر کسی را گزید بعد از دو سه ساعت  
 جان بجهان آفرین تسلیم میکند و برائی براسه او نیست و آنقدر عقرب  
 بکثر شود که بالقطعه دفع آنها نماند لهذا بقیه که مانده بودند خانها را گذاشته  
 جلای وطن نمودند و هنوز هم در اهواز آن عقرب بسیار است احقر در آنجا دیده ام  
 جثه آن جانور بقدره بند انگشت کوچک است و تمامی جسم آن مانند زنگار از نیم  
 سبز است و غیش خود را بنشین می کشد و باین سبب آنرا جزاره گویند  
 و اگر بر روی نم یا مالین بگذرد و داغ غیش آن تا هر جا که بران فرس گشته است  
 میماند مانند میل کره که بر روی نم کشیده باشند گرگ آن نم تمام سوخته  
 میشود و عواقب آنکه از شوشتر بصره میروند تا چهار منزل که حدود اهواز است  
 با احتیاط هر چه تا ستر میروند و قلیله از اعراب بقدر دوست سیصد خانه دارد  
 در آنجا خانه ساخته اند و ساکن شده اند تا باین بسیاری کرده اند که از آسیب  
 آن محفوظ بمانند و زو با بادانی دارد و مردمی که حالیا در آنجا ساکن اند  
 و قسمی زیستان که باران می بارد و زمین شسته میشود در آن وادعی است  
 کنند و هر کس را بقدر مقصود نقره یا طلا یا جواهر چیری دوچار کنند و بعض  
 اوقات فینه شسته به بست آید پیر کهن ساسله را از مردم اهواز در بصره  
 دیدم که پسته دانه اشرفی برای فروختن آورده بود و جرات نمودن



یکسے نہاشت طلا سے بسیار اعلیٰ و در وزن سے ربع ششقال موافق وزن  
 اشرفی مسنے در یکطرف بخط کوفی شہادتین مرقوم و بر روسے دیگر  
 دور اشرفی نام خلفای اربعہ و در وسط القاور باد و عباسی ثبت بود کنون  
 در ان داوی بجز آجر پارہ شکستہ و خار ہای زہراب گون و ہوای سموی  
 قتال کہ در فصل تو زمی و زو چیز سے دیگر ہم نمی رسد بیت ابرہست  
 بر جاسے قمر - زہرہست بر جاسے شکر ہ سنگ ہست بر جاسے گھر - خار ہست  
 بر جاسے سمن ہ و شعری متاخرین شیرین گفتار ہمین ہوا سموی و عقرب جزیرہ  
 از اہواز شمل زو دارند شیخ اجل اوحد شیخ محمد علی حزین کیلانی میفرماید  
 طیت درخت نالہ عراق سروش ہ شدہ برین سموم اہوازی ہ تو در جانی دیگر  
 میفرماید کہ مصرع نخستین بخاطر نسبت مصرع فی شکر عقرب جزیرہ شود و اہواز  
 و این ہمہ تغیرات و انقلابات درین سیما کون دریا ہر یک شاہد بی نیازی  
 قادر تواناست و درین جزو زمان در خوزستان شہری از وز قول آباد  
 نیست اگرچہ کوچک ہست اما معمور و از شوشتر و ازہ قریح بطرف  
 شمال ہست و سابقاً از توابع شوشتر بودہ ہست کہ حاکم و ارباب مناصب  
 شرعی و عمرانی از شوشتر معین میشدند و حالیا شہر بیت بستقلال کہ محکم  
 و ارباب خدمات از مصدر جاہ و جلال معین میشوند و لفظ ذرفول فارسی ہست

بمعنی قلعه با قلاعچه و زقلعه را و فول با قلا را نامند و چون در آن شهر کشت  
 میزایند فارسی که در آن باشد نیز درست است ۱۲  
 و زرع با قلا بسیار و اکل با قلا نیز در آن و یاد زیاده از سایر بلاد است باین اسم  
 موسوم گردید و علم و فضل و هنر را در آن شهر و اجی نسبت و هر جا محلی منقح  
 گرد و خواص با عوام شادی یا شیون از آغاز آن مجلس تا انجام سخن دیگر بجز  
 کشت و زرع ندارند و ارباب و دول و توانگران در آن شهر بسیار است  
 و تر و روخانه که در آن قنوات و انبار بسیاری بریده اند و زراعت  
 شتومی و صیفی را نیکو بعمل آورند و مسلم آنجا که از مستحذات جدیده است  
 مثل قلم شوشتر است و از آنجا با طران برند و در شوشتر قلیله بعمل می آید که  
 در آنجا بصرف میرسد و کشت و زرع و سمه در آن بلد بسیار است که از آن نخل  
 بعمل آورند و به بلاد بعیده برند و اغلب غله شوشتر از آنجا است طول  
 و عرض آن بلد با شوشتر تفاوت کمی دارد و چون رودخانه دز فول بحریض  
 و پایا است مردم آن شهر را رسم است که بعد از نوروز و غیره هر کس بقدر  
 استعداد صفا از دستک و گچ در میان آب بنا نماید و تمام تابستان را از  
 اول شام در آنجا روند و هر کس از هر صحبتی که او را خوش آید مشغول گردد  
 و همانجا نیز بخوابند و صبحی هر کس بی کار خود را گیرد و حال از کیفیتش نیست  
 و آب چایای دز فول همیشه بن و کم عمق و کم خانه است که در آن باغچه شجر

نباشد بخلاف شوشتر که چاهها بجايت عمیق و آبهای آنها در نهایت شوری است  
 که ازان سبزه نرود و در سخته بر نهد و ارباب سلیقه و طنازان در  
 هیچ مصرفی استعمال نیارند. **فصل** در شوشتر مساجد و بقاع الخیر  
 بسیار است بد که بعضی از آنها اختصار نمودم قدیم ترین مساجد مسجد جامع است  
 و عوام شوشتر را اعتقاد آنست که حضرت امام الانس و الجن علی بن  
 موسی الرضا صلوات الله علیه در آن مسجد نماز گذارده است و در حق  
 مردم شوشتر و عاقر موده است که و با و طاعون در آن شهر نشود اما نماز  
 گذاردن آنحضرت در آن مسجد شریفی سبب اهل است چه بنای آن مسجد  
 پنجمی که ذکر آن می آید بعد از وفات آنحضرت بوده است و میتوانستند  
 که در سفر خراسان آنحضرت وارد شوشتر شده باشد و بکاسنه که  
 اکنون مسجد است در آنوقت بیابان بوده نزول اجلال فرموده نماز  
 کرده باشد و باین شرافت بنای مسجد را در اینجا گذاشته باشند و در عاقر موده  
 در حق مردم شوشتر مستبعد نیست چه خدمتگزار می مردم شوشتر غریبارا  
 بخوی که گذشت جلی است خاصه مثل آنحضرت مقرر عن الطاعة امامی را  
 و بسبب خدمتگزاری مردم و عاقر موده آنها فرموده باشد مسجد  
 در محله دکان سید قریب بکلمه و مدرسه است مشتمل بر اندرون عالی بسیار

وسیع و حیات بسیار بزرگ با فضائی که در وسط حیات حوضی دریاچه مانند  
 قرار داده اند و در آن فضا بر گرد حوض صدقها ساختند اند که در فصل تیز  
 صبح و شام و رانجا با واسع نماز قیام نمایند عرض طولی مسجد و ارتفاع  
 ستونها را درست بیاورم اما تخمین در اندرون مسجد بقدر عوسم هزار  
 آدم و در بیرون نیز همان مقدار نماز گزارند و در ایام شکر و تجمعات  
 اندرون و بیرون مملو از عباد شوند و آغاز بنا سے آنرا خلیفہ  
 بیزویہن عباسی محمد ابن جعفر المتوکل کہ در سنہ ۲۰۱ دود و پنجاه و چہا  
 در عہد حضرت امام حسن عسکریؑ بخلافت نشست نهاد و چوب ساج  
 کہ در ہندوستان آنرا شیشم گویند از ان بلاد از راہ بصرہ طلبید گویند  
 بوزن چوب نقرہ خرچ شدہ است و آن چوب را در انجا شاہ چوب ہند  
 گویند آرنکہ کہ آن جانوری است کوچک کہ چوب را خورد بآن کارگر نشود  
 و سالنامی دراز از اندراس محفوظ ماند و الحق بآن خوبی و استحکام و راستی  
 چوبی در کمتر جائے از مالک و دیگر بہرہ چنانکہ از انوقت تا حال کہ ہفت  
 سال و کتر سے است فیرے بسیار عالی و منظر سے از ان چوب  
 ساختہ اند و چند قطعہ میانہ بعض ستونہا کشیدہ اند ہمہ بحالت اصلی بر قرار اند  
 حتی در رنگ آنها تغیر سے بہم فرسیدہ است اگرچہ درین باب ہوارا در خط

عظیم است چو در کلکتہ و بلدان بنگالہ چوبہر خوب ہے کہ باشد حتی آہن و سنگ  
 زیادہ بر چہل پنجہ سال ہزار نہیں کسند و خود بخود خاک میشود و از زمین جا  
 قیاس حال ابدان را در ملکیتین توان نمود با پنجہ خلیفہ سابق الذکر  
 آغاز بناسے آرا کرد و ہنوز چوبہر و مصالح دیگر سرانجام ناسدہ دولت  
 او سیرتے گردید مدت خلافت او ستہ سال و کترتے و دیگر کسے باتما  
 آن <sup>بیاد ۱۴۰</sup> پر داخت و پچشان بہانہ تا خلیفہ بیست و پنجمین القادر باللہ احمد بن  
 اسحق المقدر بساختن آن مکر بست و او نیز در عرض چہل و ستہ سال  
 کہ مدت خلافت او بود باتمام نارسا نیدہ در <sup>۲۲</sup> چار صد و بست و دو  
 در گذشت و بعد از و خلیفہ بیست و ہفتمین المقدر بامر اللہ ابوالقاسم  
 بن عبداللہ قدر سے از انرا بساخت و پانزودہ سال و کسری خلافت نمود  
 و در گذشت و بعد از و خلیفہ بیست و نہمین المسترشد باللہ ابو منصور  
 فضل بن ہستظہر در ان باب کوشید و جد نمود و باتمام رسائید و بنام  
 نامی آن خلیفہ نجستہ اخلاق تمام شد و اگر امی او بر بالاسے محراب  
 بگچبری در قوم است ویر دیوار قبیلے مسجد کہ تا حال بہان دیوار از بنا ہای  
 تعلقا باقی است سورہ مبارکہ ایس را بخط کوفی گچبری کردہ اند و کتابا  
 چرمین بسیار مثل بر اساسے خلفای راشدین و عشرہ مبشرہ و بعض

از اصحاب کبار به یوار قبیلے نصب کرده بودند که بعضی عوام افتادند و بعضی  
 در عهد سلاطین صفویہ برداشتند و آنچه الی الآن موجود است چندی  
 کتابہ جو بن است کہ اسم بعضی از خلفائے عباسی در انہا مرقوم است  
 و چون مستقیف نمودن مساجد بنگ و گل مکروه است از شاہ چوب  
 مستقیف کردند کہ ہم از اندر اس محفوظ باشد و ہم آن گراہت زائل شدہ  
 قائمہ و منظر کہ ذکر آن گذشت عبارت از صفتہ کوچکی است ہر آئی  
 کہ در زیر آن مردم توانند ایستادہ بچینینی کہ صفحتہ جماعت منقطع نشود  
 و رو بر سے خطیب کہ بر منبر است آن صفتہ را سازند تا مؤذن در وقت  
 خطبہ و نماز بر بالاسے آن باشد و مردمانی کہ صدای خطیب بانہا نمیرسد  
 باواز بلند آغاز و انجام خطبہ و افعال نماز را از قیام و قعود و سجود و رکوع  
 بانہا رسانند تا نماز را مطابق افعال امام بجا آورند آن بنا بود تا در سلسلہ  
 یکنزار و ہشتاد و ہفت ہجری بعضی ازان چوبہا شکستند و چوب بان  
 قطر و بلندی بہم رسید جمعی از ارباب خیر کہ سرخیل ایشان حاجی فتح الدین  
 خیاط بود عمارت انرا باین وضع کہ اکنون است بنا نمود و از نو بنیاد  
 مگر دیوار قبیلے و مشرفی کہ گلدستہ بان واقع است بحال خود  
 گذاشت مادہ مارچ آن بنا از خواجہ افضل صراف ثبت افتاد

به طیت برخاست یکے از انماز به گفتا سجد شده خدا سازد و بقرب چسب و  
 دوسه سال قبل ازین دیوار مشرقی با گلدسته منهدم شده پهلوان رضا سے  
 قصاب که سراد پهلوانان روزگار و درجرات و قوت دوم رستم و پهنند یار  
 بود و در مدت العمر کسے از زور آوردان کشتی گیران که از بلاد دیگر می آمدند و را  
 بنجاک نینفکنند همواره بابائی زورخانه و قصاب خانه از سرکار حاکم اگر چه  
 با جاره او بود لیکن مرد کسے نیک ذات خشنش اعتقاد صالح می نمود هرگز  
 سخانه خود نماز نکرد می و بهر حال که بودی صحیح یا مریض بجهت ادای فریض  
 خمس بمسجد آمدے و با امام نماز گذاردی و نوافل و روزهای مستحبی از دست فرود  
 میشدند و فقر استحقین را بهر چه دسترس داشتند خدمت کردی دیوار مسجد  
 که منهدم دید خود از خالصه خود هر قدر که بالقوه داشت وادوازمه نیز  
 گرفت و آن دیوار و گلدسته را بساخت و نام او بر سردر و ازنه مشرقی مرقوم  
 و در مسجد لوحها سنگی بسیاری نصب است که حکام سلف و فرماندهان  
 بعض آثار خیر که گذاشته اند یا رفع بعض بدع نموده اند در آن لوحها بنام آنها  
 بصیغه لعنت بود مرقوم است که از حکام آینده کسی تغییر و تبدیلی آنها را  
 رواندارد و منار شوشتر از غریب ایشیه روزگار و بان بلندی در بلدان دیگر  
 کمتر دیده شده است و پهلوی دیوار مشرقی مسجد است و بابائی آن سلطان

اولین بن شیخ حسن نوبانی است کہ مدوح سلمان ساوجی بہت و نام نامی  
 آن پادشاہ با اقتدار ہر سنگے کہ در زیر گلہ سستہ بہت منقوش است  
 مورخ بتاریخ ۱۲۲۶ ہشت صد و بیست و دو و از بعض نقات بیکد و واسطہ  
 مسہوج شد کہ در ایام حکومت و اختتام پهلوانی بازیگر کہ از انواع ہنر  
 بطور میر سپیدوار و شو شتر گردید از جملہ ہنر ہانی کہ داشت سنگ دست  
 آسی بر کاکل دراز سے کہ بر سر داشت می بست و میخ آہنے کہ طول آن  
 یک وجب و نیم بود بمنار می کوفت تا جانی کہ دست او میر سپید بر او بالا میرفت  
 و میخ دیگر نیز بہمان نسبت بالا تر می کوفت و بر او میرفت انگاہ معلق ہنر  
 میشد بچینی کہ دو انگشت بزرگ پایا سے او بر میخ بند بود و آن میخ  
 نخستین را بچکش بر سے آورد و راست می شد و بہین قسم تا بالای  
 منار میرفت و از راہ نزدیک بنا پائین سے آمد و در خارج شہر بیرون  
 دروازہ کرک سنگ آسبای بسیار بزرگی افتادہ است کہ آن پهلوان در بنا  
 انداخت بہت عوام الناس فریفتہ اعمال او شدند و بہر کس بچیزی  
 حمل سے کردہ احاکم وقت اورا اخرج البلد فرمود و قبلہ مسجد جامع را  
 بنایت راست و درست ساختہ اند جد بزرگوار و عم عالی مقدار و دیگران  
 بدایرہ ہند سے و سایر اعمال ریاضی بدقت و بدہ اند تیا من و تیا بر اصلان دار



**فصل** سابقہ قمر و کلک بدایع نگار گردید کہ پادشاہ بانصاف  
 شاہ پور زوی الکتاب شوشتر بعمارت نمود و از انجا بعد این دور گذار و در  
 طرح مداین رار بخت و شهر عالی بنا نهاد بعد از ان ملک مجسم بعمارت آن  
 انزو و ندوان شهر پاسے تحت ایشان گردید و بعد سے آبادان شد  
 کہ مصر و چین از ان نخل و شتر مسار بود و خسرو عادل نوشیروان کہ مناقب  
 و محاسن آن شهر بایر از قایت ہشتاد سبے نیاز از ان ظہار ہست و ہمین مر اورا  
 کافی ہست کہ جناب خاتم النبیین صلوات اللہ علیہ وآلہ واصحابہ اجمعین اورا  
 بعد ائت گسترے یاد فرمود ہست کہ **وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ**  
 ایوانی عالی در انجا بنا نهاد کہ تا حال ذکر آن عالی ایوان و زنجیرے کہ بر منہ  
 آن آویختہ بودند بر السنہ واقواہ دایر ہست این بی مقدار در سفر بغداد  
 بتقریب زیارت سلمان فارسے رضی اللہ عنہ بان مکان رسیدم  
 و در روز اقامت نمودم تا سٹ و تختے کے کہ از خرابی آن مصر اعظم و  
 آن ایوان معظّم رفت زایل شدنی نیست و در آنوقت سبے اختیار  
 بعض از ابیات قصیدہ حسان العجم کہ در وصف مداین و امنست باہ از خرابی  
 بر آئست بر زبان گذشت و بمناسبت مقام ثبت افتادہ **سپست**  
 این ہست ہمان در کہ کانرا از شہان بود و دیلم ملک بابل ہند و شہر کرستان

این است همان مدگه که بیست آن بر دسه، بر شیر فلک حمله شیرین شادرو  
 از اسپ پیاده شو بر نطح زمین نترخند، پاسه پی فلیش بین شته مات  
 شده نعمان، کسری و تریج زر پرویز و تره زرین، بر باد شده کیسر  
 از یاده شده یکسان، پرویز کنون گم شد از گم شده کمتر گو، زرین تره  
 کو بر خوان زمان کم تر گو بر خوان، دوران صحرا سے مدین کنون هر سوال  
 شکسته از لشکره ابوان سپهبدی نشانی و هر آواز چند سے از احوال  
 پادشاهی دستانی و هر خار سے چراغ مزار عالم نپاسه و هر تخت سنگه  
 خواجگاه پادشاه زرین کلاسه است. بیت از نقش و نگار در و دیوار  
 شکسته به آثار پدید است صنادید عجم راها و ملک فرس در مدین بودند  
 تا اینکه نوبت دولت به پادشاه بامروت یزد و جردین شهر یار رسید جلوس  
 آن پادشاه بخت سلطنت در مدین بست و دوم ربیع الاول ۱۰۰۰  
 یازده از بهرت بعد از رحلت خاتم الانبیا صلوات الله علیه بچند  
 روز سے اتفاق افتاد و در آن زمان در اطراف مملکت عجم شورش بود  
 یزد و جرد از جانب خود هر مزان را که عموزاده او بود بحکومت شوسته  
 فرستاد و چنین بود تا حکم شورش نوبت خلافت بخلیفه دوم عمر بن الخطاب  
 که در امور سلطنت و تدابیر مملکت شهبه و نظیر نداشت رسید و چون حضرت

نبوی صلی الله علیه وسلم از زوال دولت فرسبایان و انتقال آن به مسلمانان اعتبار  
 فرموده بود و خلیفه و مسلمانان باین مشرود قومی دل و پشت گرم و فارسبایان  
 متزلزل و سست عزم بودند چنانکه از حکایت فرستادن خلیفه معظم  
 ایلچیان و سفیران بدانین و آنچه فیما بین ایشان و یزدجرد گذشت که بتفصیل  
 توزعین نوشته اند و ذکر آنها موجب اطناب و بر منحصان سیر پوشیده  
 نیست واضح میگردد که مسلمانان را انتقال دولت و فارسبایان را زوال  
 مملکت یقین خاطر بود و لهذا خلیفه با توبه بیزشگری کثیر بپردازی سجد این  
 ابی و قاص بنشین ملک عجم فرستاد و حضرت امام حسن مجتبه و برادرین  
 مالک اشتر انصاری که از صحابه کبار است در آن لشکر بودند و اما سید را  
 اعتقاد آنست که حضرت سید الانام که از زوال دولت فرسبایان اخبار  
 فرموده بود مشروط بآنکه امامی منقرض الطاعه با آن لشکر باشد و الا آن  
 مملکت بتصرف مسلمانان نمی آید و خلیفه نیز بر این معنی اطلاع داشت  
 از سید الاوصیا امیر المؤمنین علی حضرت امام حسن مجتبه را در خواست  
 نمود که بالشکر باشد آنحضرت نیز راضی شده رخصت مرافقت فرمودند و بسجد  
 با آن لشکر بگردان متوجه عجم گردیدند و فرسبایان نیز با انبواج بگردیدند  
 استقبال نمودند و معیار با تکیه فیما بین عرب و عجم بودی و ادواضح است

تا اینکه همه جا شکست بر فرسیان افتاده فرار نمودند و افواج خلفه امواج  
 مسلمانان بختارید و در وجه مقابل مدین فرود آمدند و چون در جله عیون  
 و بدون کشته عبور از آن رود بیکران ممکن نبود مسلمانان در شخص معبر  
 و کشته بودند که سردار خود با بعضی سرداران و دیگر جانبی را بنظر در آورد  
 و اسپ در آب ماند و شکر بیان نیز زنی سردار را گرفتند و از جله عبور  
 نمودند مردم مدین که این حالت را مشاهده نمودند بر منطوبیت خود بیشتر  
 از پیشتر یقین کردند و بی درنگ هر کس سر خود را گرفته فرار نمود و یزید و  
 نیز بطرف خراسان گریخت و بالاخره در مرو آسیابانی به نجات بطمع جامه  
 که در برداشت آن پادشاه را از لباس هستی عاری کرد و فوج اسلام  
 در آن شهر رآمده از قتل و اسیر و قیقه فروگذاشت نمودند و شهر بانو دختر  
 آن پادشاه نیکو سیرت است که بشریف بساط استیاده الشهدا علیه السلام رسید  
 و مادر سیه الساجین است و از آن علیا جناب است که در وقت غلبه مسلمانان  
 بر مدین شمر بود و یم خسر و سه باد که نامش در بدو یم معنی زو  
 و زخسار و منقلب از خسر و منقلب به پرویز است که مکتوب پنجیم به اصلوات  
 علیه و آله پاره کرده بود و سه مخفف سیاه است که انقیض سفید باشد  
 گویند مردم مدین بعد از آن که کار را در گون و نجات را در گون دیدند

دوستانند که بجز فرار چاره نیست هر کس در خانه خود طعامی بچسته و بزهر  
 قتال آلوده کرد و همان قسم طعام را زهر آلوده و رو گیا گذاشته فرار نمودند  
 مسلمانان بعد از آن همه محنت و تنگا پو که بطعام بچسته رسیدند خواستند  
 که تناول نمایند یکی از اهل مدین با آنها گفت که این اطعمه همه زهر آلوده هر کس  
 که یک لقمه بدین گذاشت زنده نمی ماند شکر بیان این معجزه را بخد مت  
 امام و سردار عرض نمودند حضرت فرمود بسم الله بگوئید و بخورید بکس  
 ضرر نمیرسد لشکر بیان حسب فرموده شروع بخوردن نمودند بعضی را عرق  
 در بدن سست آمد و دیگران را عرق هم نیامد و باخدی آتیبی نرسید  
 و حضرت امام حسن علیه السلام بعد از فتح مدین بمدینه مراجعت فرمود و سردار  
 بایر ابن مالک شکر بیان را برگرفته تا نواح خراسان ناخت آوروند و هر جا که  
 رسیدند تا سیادت الهی ایشان را پیش رود فتح و نظیر در جلوشان بود  
 بعد از آنکه خراسان و عراق و مشرق و از لو ش کفر پاک گردید سردار  
 بجانب خوزستان عطف عنان فرمود و بعد از منج شوکش مستوجه شو شتر  
 گردیده و هر میزان که در شو شتر واسطه بود و بفرمود که خارهای آمینین <sup>در جلو</sup>  
 ساختند و بر سر راه لشکر اسلام فرسخ در فرسخ پاشیدند قشون که  
 بے درنگ اسپ میرانند آن حوالی که رسیدند خارها بدست و پاسه اسپان

نشست و مدتی مدید میخیز بود تا اینکه شخصی از اهل شهر از سرداران  
 خواست و نزد او رفت و از راهی غیر مسلوک فوج را تا سر پل رسانید  
 و گویند سپهر بلند سکه که مزار او در شوشتر معروف است همان شخص بوده است  
 هر میزان و مردم شهر که از رسیدن عساکر اسلام مطلع شدند و از راهی  
 شهر را خاک ریز نمودند به تیر و سنگ فلاحین مدافع می نمودند و تا تلخ روز جنگ  
 قایم ماندند فتح شهر میسر نمی شد یکی از صحابه رسول ابرار بن مالک  
 گفت که من در حق تو از حضرت رسالت شنیده ام و حدیث را بعد از آن بر خواندم  
 که ترجمه آن اینست بسا ز ولیده موی زننده پوشش گننام که اگر خدا را  
 سوگند دهیست جناب احدیت سوگند آنها را رد نکند و از آنچه است  
 بر ابرار بن مالک حال اگر میخواهی که این شهر مفتوح شود دعا کن که دعا  
 تو مستجاب خواهد شد بر ابرار بعد از استماع حدیث دست نیاز بدرگاه ملک  
 سبب نیاز بر هشته گفت کرد کار حاجت بزرگوار می خورد که این قوم را منکوب  
 و تهور و سیاه اسلام را منطف و مشهور گردان و سپهر بر رو کشیده  
 یورش آورد و باوران اسلام از عقب او نیز یورش و حمل آور شدند و جنگ  
 بود در روز شنبه در پیوست و یکدیگر آتش حرب مشتعل گردید که از صبح  
 تا شام و دست از دشمن فرقی نمی شد و طرفین دست از خونریزی باز

نداشتند اول شام بود که نسیم فتح و ظفر از پرچم قلم مسلمانان و زید بن  
 گرفته فارس بیان فرار نمودند و هر میزان دستگیر شد و آن شهر را رم مانند  
 نکه کوبی هم شوران خازیان گردید و در آن جنگ برابر بن مالک هشتاد  
 زخم برداشته بود که بعضی از آنها کارگزار فساد بودند باین سبب مسلمانان  
 یکماه در شوستر توقف نمودند تا اینکه برابر وفات کرده در حاکمیه الحال  
 مزار او معروفست بحد شاه زید و در آن وقت آن مکان صحرا بود و قوت  
 شد رضی الله عنه انگاه مسلمانان از آنجا طبل رحیل گرفتند تا بی در  
 شهر گزاشتمند و هر میزان را مقید و محبوس بدین برودند بعد از آنکه غنایم  
 و اسیران از نظر خلیفه گذشت و از آنجمله بود هر میزان خلیفه او را عتاب کرده  
 فرمود که ثمره غدر و بدعهدی را بدیسی و بسزای خود رسیدی  
 و آن عتاب را باعث این بود که سابقاً هر میزان بنا بر صلحت وقت عهد  
 با مسلمانان بمیان آورده و بقلیل فاصله نقص عهد نموده مخالفت  
 آغاز نموده بود او نیز چون ایماست درشت داد که قبل ازین عجم و عرب  
 کفر و ایمان با هم درجه مساوات داشتند و همیشه اعراب جاگر و خادم  
 و باج گذار بودند و کنون ببرکت اسلام است که این همه فتوحات بی در پی  
 میشود نه بزور این سپاه کون برهنه بے استعداد خلیفه چیزی در جواب

نفرموده اورا بامیر المومنین <sup>علیه السلام</sup> بخشید و آن حضرت را دینی بود شیخ نام اورا  
 ضابط آن قریب فرموده در انجا فرستاد و فرمودند که هر میزان از خاندان  
 سلطنت است حکومت و نظم و عشق رعایا را نیکو میداند و در انجا بود تا اینکه  
 ابابکوه که یکی از اسرای عجم بود خلیفه را مقتول نمود و حفص ابن عمر  
 به تمت اینکه این حرکت از ابابکوه بخرید هر میزان بوده است به بیع رفته  
 آن بزرگ بی گناه را بقتل آورد و خلیفه را هنوز رمقی باقی بود که خبر قتل  
 هر میزان باور سپید وصیت کرد که هر کس بعد از من خلیفه مسلمانان شود  
 حفص را بخون هر میزان قصاص نماید و از جمله مطاعنی که بر خلیفه سوم ایراد  
 نموده اند یکی اینست که باین وصیت عمل نکرد تا اینکه نوبت خلافت بالاستحقاق  
 بامیر المومنین <sup>علیه السلام</sup> رسید حفص از مدینه فرار نموده نزد معاویه به شام رفت  
 و در جنگ صفین کشته شد و در محاربه شوشتر محمد بن جعفر الطیار نیز زخمی  
 مسکری بروشته در مراجعت به ذوقول داعی حق را لبیک اجابت گفته  
 در انجا و خارج شهر مدفون شد رضی الله عنه و الحال بارگاه آن شهید مجاهد  
 در ذوقول مطاف انام وزیر نگاه خاص و عام است عمارت عالی  
 و باغچه بانصاف دارد که در فن شهر زهنگا سه از ان بهتر نیست  
 و اکثر مردم در فصل بهار سیب و نریج بان بقعه شریفه روند و خالی از کفایتی



نیست و اما ارباب سیر مدفن محمد بن جعفر را در شوشتر نوشته اند و محتمل است  
 که چون شوشتر اعظم بلاد خوزستان و دوزخ فول از توابع آنست باین سبب  
 مورخین شوشتر نوشته باشند **فصل** در بعض کتب تواریخ بلکه در بعض  
 کتب احادیث حکایاتی چند ثبت است که عقل سلیم از قبول آنها کمال شکی  
 دارد و یا اینکه عقول قاصره ما احاطه با آنها نمی تواند کرد علی کلا التقدیرین چون  
 درین رساله مطلب اصلی ذکر او ضلع شوشتر است بجز بعض از آنها جاسار  
 رفت از انجمله اکثری از مورخین از ابو موسی اشعری روایت کرده اند که چون  
 شوشتر بضبط مسلمانان درآمد در آنجا تا بونی از سرب و پینه که نیتنی در آن بود  
 و با او کیسه زری که هر کرا احتیاج افتاد سے بقدر ضرورت از آن تر بر او ام  
 بر میداشت و بعد از رفع احتیاج بجای سے خود میگذاشت و اگر سے سبب  
 در گذاشتن تا خیر کر سے بیار شسته این امر غریب بود و پینه بجا به عرض کردند  
 در جواب آمد که آن میت حضرت دانیال است و امر شده که او را دفون نمایند  
 چنانکه مدفن دانیال حالیا در شوش معروفست و بارگاہی عظیم بر او ساخته  
 مشرف بر نهر چند شاہ پور و نیز در کتب احادیث منقولست که مردم شوش  
 از کثرت باران بخدمت حضرت امام علی الفقی شکایت کردند آنحضرت  
 در جواب نوشتند که استخوانها سے حضرت دانیال در صحرائی آن شهر

ریخته اند و هرگاه استخوانهای یکی از انبیا در زمین افتاده باشد آسمان بر آنها  
 گریه میکند آنها را جسد و فرستاید مردم در آن سرزمین تخص نموده آنجا  
 چند دیده هر مدفون کردند و باران منقطع شد **و الله اعلم**  
**و دیگر** از جمله بقیع مشهوره بقیعه امام زاده عبدالست است که در قبلی شهر واقع است  
 و نسب آنجناب بسبب واسطه بستید الساجدین **ع** می پیوندد و بدینوجه عبدالست  
 بن حسن المدینه بن الحسین الاصفهانی بن زین العابدین **ع** روزهای شنبه و جمعه  
 عموماً در روز میث یکم ماه رمضان خصوصاً که روز وفات امیرالمومنین است  
 مردم بزبارت آنحضرت روند و از وحامی عظیم شود و در روز سبت و یکم عوام  
 آن شهر در صحرائی که پیش روی آن بقیعه است رسومی چند دارند که بعمل می آورند  
 و بزعم آنها که لا بائنه اطهار منحصر است بهمین حرکات جاها نه و تقضیل آن رسوم  
 لاین بسایق این ساله نیست و هر چه فرمان فرمایان عظام و حکام کرام که  
 مقید باوامر و نهادهای علمای اعلام بودند خواستند که این امر مرتفع گردد و بسبب  
 غوغای عوام عیسر نشد و بانی عمارت امام زاده عبدالست مستنصر بالله خلیفه  
 عباسی است و سادات کرام مرعشی شوشتر که در نسب برادر زادگان آنجناب  
 بر عمارت آن افتروند و تولیت آن بقیعه مبارکه الی الان با آن سلسله علیت است  
 و گویند سر آنحضرت است که در شوشتر مدفون است و بقیعه ابراهیم سر بخش

که در جوار امام زاده است همان است که چون مخالفان سر آنحضرت را  
 بشوشتند آوردند که بگونه یا جانی دیگر نزد حاکم خود برند و در خانه ابراهیم نزل  
 نمودند و آن سر مطهر را سبکی از اطاقهای آنخانه گذاشتند نیم شب مادر ابراهیم  
 بامری در آن اندرون رفت و دید که نور سه از آن سر مقدس تنق کشیده است  
 که تمام آن خانه روشن است و از سقف خانه جمعی که آثار روحانیت از آنها  
 هویدا است و مبدم نزدیک آن سر بریده می آیند و گریه میکنند و آن سر با آنها  
 در تکلم است هر اس بر آن ضعیفه مستولی شده پس از این امر غریب خبر داد  
 ابراهیم که آن حال را بیدید بجاور گفت که این سر نیست مگر سر یکی از ذرات  
 سید المرسلین بیاتامخالفان در خوابند آنرا بجهیز و تکفین نموده دفن کنسیم  
 مادر گفت جواب اینها را که میگوید آنچنان سعادتمند گفت سر مرا به بر  
 و بجای این سر بگذار و مادر نیز این را می راستمن دانسته سر امام زاده را  
 بعد از بجهیز و تکفین دفن کردند و آن شیر زن سر فرزند را بدست خود بریده  
 بجای آن گذاشت و باین سبب با ابراهیم سر بخش معروف گشت  
 و دیگر بعد سادات که بجله دستا واقع است بارگاسی عظیم از قدیم داشت  
 و حاجی صالح کاغذی بر آن چهره زیاده ساخت از بقیع معروف است  
 و حقیقت آن معلوم نیست و دیگر بقعه عبدالله بالویه که در کرک است

بعضی اور ایام حسین گویند و برخی از مشایخ صوفیہ اش دانشد و کلاہما  
 غیر ثابت و دیگر بقعہ سید محمد کہ متصل بازار است و معروف است بہ سید محمد <sup>بازار</sup>  
 و بقعہ سید محمد ماہ رُو و قریب بدر و ازہ کر کر کہ ہر دو از اولاد موسی  
 بن جعفر اند و دیگر بقعہ مقام حسین است کہ قریب ایشیہ جغتائی و تیم در  
 ایام عاشورا در آنجا جمعیت نماید و رسوم تعزیر بعمل آورند و آن نیز در  
 دستاوست و دیگر بقعہ سید صالح است ایضا بجلد دستاوست و متولیان آن  
 اورا صالح بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم دانند  
 و دیگر بقعہ ہر پنج است کہ سلطان محمد علیہ السلام بود و در آنجا شہید  
 و دیگر بقعہ بقیع و مقابر بسیار است کہ مردم شوشترا از راه صفائے اعتقاد  
 از ہر کس کہ در حیات او اندک کرامتی دیدند یا شنیدند بعد از فوت بروقبہ  
 و بارگاہ سازند و اکنون حقیقت ہمچو کہ معلوم نیست و اکثری حقیقتی ندارند  
 از آنجا بقعہ است در کہر مشہور باولیس فرسے کہ مردم زیارت آن میروند  
 و در کتب معتبرہ احوال اولیس فرسے است کہ در حرب صفین در آن  
 حوالے بود کہ آواز طبل جنگ شنید و از حقیقت جنگ پرسید باو گفتند  
 محاربه امیر المومنین است با معاویہ یہاں لحظہ بید رنگ سلاح پوشید  
 و بیکر شاہ مردان ملحق شد و بخت محاربه از آنحضرت اجازت خواست

بمیدان رفت و چند کس از شامیان بقتل رسانید و بالاخره شهید شد  
 و دیگر نقل نعلش او از صفین بشوشتر هتباد بسیار و **فصل**  
 در صحاری شوشتر نیز بقاع بسیاری است بنگارش بعضی از آنها می پردازم  
 از آنجمله در مغرب شهر بظرف دستا بقعه ایست کف علی گویند و در آنجا می  
 که آب از نرداریان جاری بود باغچه وسیع مستحضره است که سیرگاه مردم  
 و از آنجا کن با صفا بود اکنون زمین باغچه خله کار و تجارت آن نیز شکست  
 افتاده است و دیگر در محل حسام آباد که چهار فرسخی شهر است بظرف دستا  
 بارگاه شعیب پیغمبر است و افسانه آن اینست که یکس از رعایا به آن  
 ده شبی در واقع دید که کسی با ویگوید این تل خاکه که در نظر است  
 فلان ضلع آنرا بشکاف که در آنجا حضرت شعیب و دو دختر او در آنجا  
 مدفون اند و بر آنجا بقعه و بارگاه است بسیار او گفت بقعه رجه قسم بسیارم  
 که من بقوت یومیه محتاجم آن شخص گفت زری ضرورت نیست ضلع دیگر را  
 بشکاف بقدر ضرورت آجر و آهک در آنجا هست برآر و بمصرف برسان  
 صحیح که دهقاسی رویار احکایت کرد که با او آشنا نکرد و بعضی استهزا  
 نمودند و او خود با عیال و اطفال بشکافتن تل مشغول شد مساوی سطح  
 زمین که رسید مینی در بغایت طویل القامت و عظیم الجثه که از اعضا می او

چیزی زنجینه بود و در پائین پای او دوزن بهمان نحو درست اعضا  
 وضع دیگر را بشکافت آجر و آهک دید بقسمی که در خواب دیده بود مردم  
 که ازین روی صاف شده اند همه کمک نمودند و حاجی ابوالحسن بن  
 خواجه عنایت الله مستوفی که محرران ده بود اجرت عمله بداد و بقعه را بنا نهاد  
 و سابقاً بقعه شعیب بن ناره و خانه دزفول بود و بقاع بسیاری از انبیا  
 بنی اسرائیل در صحرائی استوا معروف اند مانند اسحق و شمعون و یعقوب  
 و لادوی و جرجیس و روهیل در قریه سرخکان و اینها همه بجهت حقیقت و بی  
 چه بود باش این بزرگواران همه در مصر و کنعان و بیت المقدس انتقال  
 آنها حیاً ام میتاً بحوالی شوشتر با دزفول بجایست مستبعد است خاصه  
 حضرت شعیب که کبیر السن و از حرکت عاجز و از نور بصر عاری بود  
 و اما بقاع و منزهات صحرائی که در کعبه از آنها جانی است در امانه کوه مشهور است  
 که شخصی در ایام سلف در اینجا گنجی یافته بود و آن افسانه تا حال بزبان عوام  
 و ایرت جاسی باصفائی است جمعی که بنفرج در اینجا روند از گنج و حقیقت  
 آن و کیفیت پیدا نمودن آن سخن رانند و دیگر بقعه است مشرف  
 بر رودخانه بر قطعه کوهی واقع است مشهور استید محمد گمراه خوار که سابقاً  
 اشاره بان رفته است و شاید که هسمن عابد است که شیخ اجل بهاء

علیہ الرحمہ در منظومہ ثانی و جلوات قصہ اورا بدین وجہ آورده است۔ نظم

میشد سے با حمت تکمیل برآه	نوجوان سے از خواص پادشاہ
جملہ اسباب شمع شمشاد پیش و پس	دل ز غم خاسے و سر پر از بوس
کو عافیت بخور و چون آہو بہشت	بریکے عاہہ در ان صحرای گشت
شکر گویند کش مینر گشت قوت	تر زبان در ذکر حق لایوت
کامی شدہ باد حشیان در قوت حفت	نوجوان سویش خراسید و جفت
زانکہ نایہ جز عافیت در جنگ تو	مینر گشتہ چون زمرد رنگ تو
چون گوزنان چند در صحرای چرسے	شد منت چون عنکبوت از لافری
در عافیت خوردن نشد عمرت تباہ	گرچہ من بود سے تو خدمتگار شاہ
کت جو از خدمت شمع افتخار	پیر گشتش کامی جوان نامدار
می نشد عمرت درین خدمت تلف	گر تو چون من نیز بخوردی عافیت

و یکری بقعہ عارف اعظم سید شمس الدین محمد کل چشم است کہ اکنون پیش شیخ شمس الدین مشہر است از ائمہ عالیہ با صفاست و از قطعہ نظمی کہ پیشگاہ ایوان آن عمارت مرقوم است مستفاد میشود کہ در عصر خود بجلالت قدر معروف و بسیار موصوف بود و چون بعضی از علما اعلام اورا بتصوف نسبت دادند مرہم از او منحرف شدہ تا کہ زلیخہ او شدہ لہذا خرابے بان عمارت راہ یافت و یکین کہ سید شمس الدین

محمد ثانی باشد از سادات تلغرشو شتر که ذکر آنها خواهد آمد و قبر قندی بیک  
و یار سے بیک که بزبان عوام شو شتر مثل زوند دوران حوالی است و آنها  
دو برابر بودند از جغتای قزلباش شو شتر که میر قاسم بن میر محمد باقر بن  
میر سید صدر بقتل آوردند و آن سید از اعظم سادات مرعشی بود مردم بر آن  
دو برابر خود قانوده سنگ چوب هر دو را بگشتند و در همانجا که خانهای آنها بود  
به خون ساختند و یک در قصبه بافضای عقیله واقع بگرفت که چهار فرسخی  
شهر من الماک است محمد میر اسد الله صدر مرعشی بقعه ایست که از ایشان گویند  
عمارته عالی و حوضی دوری پیش روی عمارت و چهار طرف بقعه و عمارت  
اشجار ترنج و نارنج و لیمو و نیز دوران حوالی و قریب چهار باغات بسیاری است که  
در آنها انواع سیوه جات فراوان و آب جاری از زردخانه بعمارت و حوض  
و باغچه و باغات روانست صفا و فیض آن بقعه و باغچه رونق شکن باز از ارم  
و رونق رنوان و وفور انواع خواک دوران باغات کساد انگن کالاسه  
چهار باغ اصقان است و بعد از انقضای فصل بهیج که هوای شهر سرد و بگری  
بعضی سیوه جات پیش رس شروع رسیدن و زمی کند مردم شهر و سده و ستم  
جمع از صحبت یکدیگر خوشن وقت اند با هم یار شده به تفریح باغ روس  
در آن تقیبات روند و در آنجا ده روز و بیست روز اقامت نموده



وادو عیش و سرور را دهند خاصه جماعت سیاه کاف که عوام سیاه کلا  
 و سیاه کلون گویند و این جماعت همگی که بقدر پنجاه خانه واریکما بیش می باشند  
 سیاه چهره و اسم القون و اکثر است رخت سیاه و نیلی پوشند. باین سبب  
 مشی باین اسم اند و مردوزن آن طائفه بشغل سر تراشی و حجامی و فساد  
 و دقاک و لوثی تان به درگه برانند و نیز اسافل اند و خود را عظام زوگان بشر  
 اند در جهان موسم طائفه مذکوره با چشم مردوزن بزرگ و کوچک  
 خانه کوچ از شهر با مقام روند و ده روز اقامت نمایند و بطور خود مردوزن  
 با هم ساز زنند و قصه کنند و در اینجا خالی از کیفیت نیست و مردم شهر  
 نیز به بانه زیارت بشرین جماشامی اجتماع بر آیند و انبوسه عظیم گردد  
 و بسیار مفاسد که بر پا شود و عوام را اعتقاد است که این همان بشر حانی است  
 که در زمان حضرت امام جعفر صادق بر عوت آن و الایجاب یا سببه دیگر  
 از اسباب بعد از آنکه در تمام بیخوله گرد وادی جهالت بود از طایفه و مشاک  
 ثوبه نصیب کرده بمقامات عالیه رسید و مفصل احوال او برشتجان  
 سیر و اخبار پوشیده نیست و آنچه از احوال بشر در کتب معتبره  
 مستطوب است. فن بشر حافی را در بعد از نوشته اند و الله اعلم بحقیقته  
 که چون مقصد اصلی درین رساله ذکر از ضایع شوشت و اظهار احوال آن

یوم و بر بود بگر این گونه حکایات و تحقیقات سبب سرودن که مشابہ  
 بسباق این ہالیوں دفتر نیشہ مبارکت نمود نگرندگان خوردہ نگیرند  
 و دیگر در ان قمری بکنار کوه مقامی است مشہور بہ بابا گوہی و بان مناسبت  
 و یہی کہ در ان حوالی است مسمی بہمین اسم است و در خراج دار افضل شیراز  
 بر سر کوه ایضا مقامی است کہ بہین اسم مسمی است و شاہد کہ سبکے ازین  
 ہمان عابد ربانی است کہ قدوۃ العرفاء و لانا جامی از فصیحے شعری  
 ما نعدم قصہ او را در بعض مثنویات خود بنظم آورده و ہی ہذا

قلہ بہین ملک در ایام او  
 داشت سبکے دینر نیکو سرشت  
 برودہ کرد از مہرہ از مشرقی  
 آیت و الایل روگیسوسے او  
 عشوہ بن معجز روح الامین  
 یافتہ زان خسرو مسیحا نجات  
 پد نہا نیاستے و غوغای او  
 سر و گل و پستہ از ایشان سکل  
 جلوہ کنگو در سے آراستے

پادشہ بود ملک تائم او  
 از ہمہ خوبان گل رخ بشت  
 زہرہ جبینی کہ بیخاک گریسے  
 سعید و الشمس مجروری او  
 غنرہ یغن رہنر بہستان زوین  
 چاشتنی از لبش آب حیات  
 بکنظر از نر کس شہلا سے او  
 قد و رخس کردہ بہستان شہل  
 تازہ ناسے کہ چو بر خاستے

مثل رخسار دیده بعالم و کس  
 خوبتر از خلد برین منظرش  
 بود گدائے و بطبع سلیم  
 عسر بسر برده باندوه و غم  
 از فلک او شیر سرانجام داشت  
 رفت قضا سوسے آن رگداز  
 تیر کمان خاٹہ ابرو سے او  
 وہ چه نکو گفت نکو گوهر سے  
 تیر کہ از سخت کمانے بود  
 با کجی قد چه ابرو سے خویش  
 کای من و دل هر دو بقران تو  
 زلف چلیپا سے تو امی گلخوار  
 چون خم از ان بر رخ مہوش فتاو  
 شد ز قضا سوسے تو ام را ہیر  
 شاید از احوال پریشان من  
 زہرہ حسین چون کہ از اوج برین

دیدہ آخول و گرا تیسہ بس  
 خیل ملک طوف کتان برودش  
 دل ز غم بکتہ نانش و ونیم  
 سال رمی از پنجرہ چل بیش کلم  
 دن ہمین خوشش کہ حسن نام داشت  
 دیدیم چشم سیمش بک نظر  
 کار گرفتارہ بہ پہلو سے او  
 در صدف نطق زبان پرور سے  
 رخزہ گر خانہ جانے بود  
 کرد سوسے قبل خود روی خویش  
 نیم کش ناوک مژگان تو  
 از دل من برد شکیب و قرار  
 بہر دم نعل در آتش خفا و  
 بک نظر از نطف بحالم نگر  
 رحم کنے بر دل و ہر جان من  
 کرد نظر جانب شخص حزن

گفت من و تو ز کج اما کجا  
 این چه خیال و چه تمناست این  
 خیز که اینک متعاقب ز راه  
 نام رقیبان چه شنید آن فکا  
 گفت چه سازم بکجا رونم  
 ای نظر جان بنو از نیکیوان  
 شاه که احوال گدا گوشش کرد  
 آری از آنجا که شہان را فن آ  
 گفت اگر آرزوی وصل است  
 بایدت از خلق کناری گرفت  
 تار سدت کار بجای که شهر  
 سوسے تو از بہرہ عار و کنند  
 شاہ خیر باید از احوال تو  
 من ہم اگر بخت تو یاری کند  
 خیزم و آہنگ کنم سوسے غار  
 عاشق بیچارہ چو اینا شنید

کے بر خورشید نماید سہا  
 گر نہ جنون ست چه سود است این  
 میرسد اغیار و نگروی تباہ  
 در و سیکے بود شدش صد ہزار  
 دل بکہ با این ہمہ آہونم  
 یا بکشم یا زور خود مران  
 محیرتدا بر دل او جوشش کرد  
 رحم بر احوال گدا کردن است  
 گر چه تمنا سے تو کیسر خطاست  
 خردتہ و گوشت غاری گرفت  
 از دم اعلاص تو گیرند ہسر  
 قبلہ حاجات خود آن کو کنند  
 باعث وصلی تو شود حال تو  
 و رود عایاسے تو کاری کند  
 تازہ تو اگر دسے و عاشق وار  
 گفت رہم چون رو دیگر ندید

<p>         کرد چنان کان صنم ارشاد و داد          شد لقبش کوهی بایا شش نام          باعث نومیدیش امید شد          شد نفسش هم نفس جبرئیل          طنطنه حالت شیخ انتشار          بهر زیارت سوسه آن غار شد          از اثر سجده بوجه حسن          رفت و سر خویش بپایش نهاد          حل شده از لطف تو هر مشکله          گوی اجل در خیم چوگان تو          در رو دین ثانی روح الامین          باز با نیم ز امید و بیم          وز نفسش بومی سعادت شنود          کرد بر جور قاجار بے خویش          گشت عبیر از تہ مشخ خاک راه          رفت پس انگاہ بدکان خویش       </p>	<p>         کرد زمین بوس و بره رو نهاد          رفت بکوه و بسه سال بمشام          رفت و ز وصل همه نومید شد          گشت مجازش بحقیقت دلیل          یافت بهر گوشه و شهر و دیار          شاه کزان حال خبردار شد          دید هویدا نظر ذوالمنن          خاک درش بوسه با عجاز داد          کای حرمت کعبه هر بیدار          نسر فلک طائر ایوان تو          سوده ملک خاک درت بر چنین          هست امیدم که ز لطف عمیم          ساعت چند می برد در پیش بود          رفت پس انگاہ باو ای خویش          دختر شه نیز بدستور شاه          باتن چند سے ز رفیقان خویش       </p>
---	--

<p> چون گل چون غنچه و ہن باز کرد  مژدہ کہ ہمت و برد دولت کشاد  آردہ ام تا کثمت پر و سے  باہرث از شربت و صلح چشید  با جگر خستہ و جان فگار  من بحقیقت شدم از خود بری  کا زالم اولادت دنیا گرفت  شکر گزار سے تو ام واجب است  پیر منے بلکہ خدا سے منی  گشت ہی از خود و از دوست پر  نعرہ زد و کرد زتن جامہ پاک  وانگش از صومعہ بیرون فلند  عاشق و معشوق بیکجا نشست  چون نتواند کہ بخویشش نشاند  نے چه حرفیان و غافا فیلے  در طلب اہل حقیقت بمسیر </p>	<p> مخزن اسرار سخن باز کرد  لابکنان گفت کہ اسے نامراد  جاذبہ عشق تو چون شد قوی  ز ہر فراقم چو جاکت رسید  زاہر روشن دل و پرہیزگار  گفت کہ امی سرور خیل بری  عشق تو زمینان بدلم جا گرفت  مطلب تو گرچہ نیاید بہت  چون بجز اراہنما سے منی  مہ چشنید این سخنان چو در  کرد اثر بگلریش عشق پاک  محلہ و بیاز بر خویش کشد  خواست یکی خرقہ و بردوش نسبت  جذبہ کہ از شہر بکوہش رواند  جامی اگر عاشق صادق دلی  خیز و بکف دامن ہمت بگیر </p>
--	---

و ازین قبیل حکایات بسیار در کتب تاریخ مسطورت و ازینها همستفا و میگردد که  
 هوسناکی و عشق صوری را در لطیف روح و تجرید ملاحظه و رسیدن بمقامات عالییه  
 مدخلی عظیم است که بعد از طی مراحل مجازی نفوس مسخه را لیاقت عشق حقیقی  
 و مکاشفات غیبی بهرسد و محتمل است که کلام بلاغت اهتمام مشایخ که آنجا از  
 قطرة الحقیقت اشاره باین نکته باشد و متوجّه این معنی است شرعاً و عرفاناً  
 مولانا حاجی محمد کیدانی علیه الرحمه بیت دل روشن بتقریب هوس عشق  
 آتشنا گردد اگر خواهد که آب آتش شود اول بنوا گردد و **فصل**  
 در ذکر سلسله جلیله ساوات جزایر که در شوشتر متوطن و بساوات نوریه مشهورند  
 بیان فضایل و مناقب فاضل ابن سلسله علیه السلام مقامی عظیم میخواهد و در اینجا  
 چون اختصار ملحوظ است ذکر بعضی از آنها می پردازد و از ابتدا سلسله که سید ملا  
 ذبیح سید نعمت الله است و او از جزایر شوشتر هجرت نمود شروع مینماید و احوال  
 هر یک از فرزندان موافق شناخت خویش در ذیل با ساسی ایشان برست علمی و  
 راست گفتاری نگار و بعضی را که احوال آنها معلوم نیست یا برتبه عالی افضل  
 دانش برسیدند بنام آنها اکتفا مینمایند تا این مجلس عالی را پیرایه جمعی پوشد  
 و هم احیاً نام و اثبات مقام و ادعای هر یک از اکابر که اولیای نعم اند و اخوان  
 معاصر و برادران معاشر شده باشد و ضمناً نسبتاً باین شیخ طایفه منسوخ و منتظم گردد

و نیز چون در همین تحریر این رساله که بحث تا مساعده مشرود و شبستان خدیجه آباد  
 تیره روز و نورانی کار و آلام و تفریق یال زیادتی مقام و احوال طبیعت  
 افسرده تر از هوا زمستان و حواس پریشان تر از اوراق خزان است خود استم که  
 بنام این بزرگواران کام طبع را شیرینی چشاند و باین بهانه فساد خود را مشغول  
 دارد تا مگر گرانی افکار فی الجمله روی سبب آرد و در ضبط تاریخ و وفات  
 هر یک سبب اندک تصریح نمی نماید و با احتمال اینکه شاید غلط نوشته شود استقاط  
 تاریخ را لازم بشمارد چه هیچ نسخه و کتابی در نظر و حاضر نیست هر قدر که زمانه بخرید آن  
 مساعده نماید و نوشته شود همه از نظر خاطر است و درین انضام طبیعت انصاف و دقت  
 که حافظه را چه سعاد او باشد و حسب الاستعداد بعضی خندان کرام بسیار او را زاده  
 فرزند مقام سید رضی ابن سید ابوالقاسم که پیوسته هدم و انیس بود و درین باب  
 بسے التماس و سماجت نمود و تحریر بعضی از او ضلع فرنگ خامه جماعت انگلیسیه  
 با فرزند قندی از اطوار و احوال باین کشور بی با و سر و در طی احوال عظیم الاختلاف  
 خویش مذکور جمع از فضلا کفایت مظهر حکما می نشود و شعرا می سخن گسته که معاصرین  
 آن پیشوایان تا عهد حاضر بوده اند مبادرت مینماید و هر که ابدیه باشد بی اشارت  
 نخواهد گذاشت و در بیان نسب سید نعمت الله فضلا علی الجناب علماء و الا انشا  
 نسب آنحضرت را در کتب معتبره بدین وجه نوشته اند سید نعمت الله بن سید عبدالعزیز



بن اسید محمد بن اسید حسین بن اسید احمد بن اسید محمد بن اسید غیاث الدین بن  
 اسید محمد الدین بن اسید نذر الدین بن اسید سعد الدین بن اسید عیسی بن اسید سیدی  
 بن اسید عجب الله بن امام ابی الحسن موسی الکاظم علیه و علی آباءه السلام و شیعیان حنین  
 که قلیل اوسا ایا باشد ائمه اشبا ما گویند اجداد کرام آن و الاجانب از صدر اسلام  
 همه نامی مذہب شیخ فرزانه و پسر یک در عصر خود بعلم و زور و تقوی بگمانه و مقتدا  
 خلق از اولوالالباب آن زمانه بوده اند و الی الآن بنی اعمام آنجناب در جزایر و جزایر  
 بجزت و احتشام دارند اعراب آن نواح که برود طرفت و در جله و فرات سیاه خیمه دارند  
 از پیشی خرفل که به نامی مذہب مشفق و بنی لام که خفی مذہب محکم حکم احمدی از  
 سلاطین عجم یاروم نینه و باوالی بشاد و ماشاقی دارند و سادات جزایر را به پسر پسر  
 مطیع و متقادند و باعتباری سکنه آن مرز و بوم از عرب بودی و در حق سادات جزایر  
 اینست که اگر کسی نسبت باین سلسله علییه بدرمقاری نماید و یا سرود اولی از و سرزیر بیگانه  
 صعب گرفتار خواهد شد که علاج آن دشوار و انگشت نامی خلق برفکار یا بشه و الحی بیضا  
 خوب است و خود نمائی هر کس از سلاطین اعیان اعظم و ارکان که باین سلسله از لغت  
 بنیان اعم از سکنه جزایر و یا متوطنین شوشتر یا هر یک ازینها در هر دیار که باشند بمقام  
 پرخاش برآید باندک جملتی از یابی و آید آرمی ع با آل علی بر که در افتاد بر افتاد  
 صدق رسول الله سخن بنوعیه اطلب با عاوانا بیث الا و غریب و با عاوانا کلث الا

و جریح و من لم یصدق علیہ جریح و دیگر از سننات که حقیر بصره بوم مسید علی  
 بن سعید جابر که از معارف سادات و اجزای بود و همیشه زوار هم را با خود گرفته از نزد فرات  
 بقصد عتبه نویسی نشانات عرش و بشارت و آنشدند یکی از اعظم نبی خرفل شیخ فرج  
 نام بطح مال چشم از ننگ نام پوشیده با جمیع از تبه روزگار آن فرقه سر راه  
 بآن سعیدی جای گرفته آن بزرگوار بنصالح و پذیرا بود پیغام داد که این مردم هم  
 شیخ مذکورند و اگر اند سر راه را بر اینها اگر رفتن از شیوه که مردی مردت دور است  
 سخن در گرفت و کار فاجعه شدید آن از خدا بیخبر شمسیر بزن سعید و الا که انداخته  
 بر صورت آن بزرگوار سعید و به پیش شد مردم او را بکشتی انداخته بجزایر آوردند و در  
 شب حال بر این سخاوت آن گشته دیوانه شد برهنه و عریان سر بصر آنها در کس را  
 و ششام داد و دستها خود را خاییدی و در میان حال بعد از دور زیم و او نیای او  
 اموال منسوب را بجزایر آورده تسلیم نمودند و از و معذرت خواستند و این امر  
 خارق عادت که بتازگی روی نمود باعث زیادتی احترام و اکابر و اعظم از ستیزه  
 با سادات شد و دیگر از معارف آنها بود سعید محمد و سعید جابر و سعید محمد اطروش  
 و سعید اور پس که قوت سامعند داشت و سعید ناصر بن سعید محمد هم این بزرگواران  
 در قریم صباغ دیده ام زیم و تقوی و ورع در آن خاندان از ذکر و انانیت کسی که  
 شایسته در هیچ سلسله ندیده ام علوهت و سخاوت و شجاعت همه را فطری است